

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

همانگونه که در جلسه گذشته بیان شد از روایات نتوانستیم شرطیت اظهار الاسلام بعد البلوغ را در مرتد فطری استفاده کنیم و در نتیجه همین تعریفی که در کلام اکثر فقها هم هست که مرتد فطری کسی است که در حین انعقاد نطفه ابوبین یا یکی از آنها مسلمان باشد، وقتی به بلوغ رسید «ولو لم يظهر الاسلام»، اگر «خرج من الاسلام» اینجا صدق «خرج»، «كذب» و «جحد» معنا دارد و این عنوان مرتد فطری را پیدا می‌کند، برخلاف صاحب جواهر، مرحوم والد ما و جمع دیگری که اظهار الاسلام را لازم می‌دانند.

بررسی شرطیت اظهار کفر بعد از بلوغ در مرتد ملی

بزرگانی مثل صاحب جواهر که اظهار اسلام را در مرتد فطری لازم می‌دانند، عجیب این است که در مرتد ملی اظهار الکفر را بعد البلوغ لازم دانسته و می‌گویند: مرتد ملی کسی است که در حین انعقاد نطفه پدر و مادرش کافرند، بعد که به بلوغ می‌رسد «اظهر الکفر»، بعد «اسلم» و بعد هم «ارتد»، به او می‌گوئیم مرتد ملی، که این سخن بسیار عجیبی است.

صاحب جواهر دلیل خودش را این روایت که در همان ابواب حدّ المرتد است، باب دهم «ما یثبت به الکفر و الارتداد»؛ یعنی با چه چیز کفر و ارتداد حاصل می‌شود؟ فقط در باب دهم 58 روایت صاحب وسائل آورده، بعد با ضمیمه کردن روایاتی که در ابواب دیگر هم وجود دارد بیش از صد روایت در باب مرتد داریم. لذا مجموع این ابواب بیش از صد روایت است.

صحبته علی بن جعفر

وَعَنْهُ عَنِ الْعَمْرِكِيِّ بْنِ عَلِيِّ بْنِ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَخِيهِ أَبِي الْحَسَنِ (ع) قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ مُسْلِمٍ تَنَصَّرَ قَالَ يُقْتَلُ وَ لَا يُسْتَتَابُ قُلْتُ فَتَنَصَّرَانِي أَسْلَمْتُ ثُمَّ ارْتَدَّ قَالَ يُسْتَتَابُ فَإِنْ رَجَعَ وَ إِلَّا قُتِلَ.<sup>[1]</sup>

این روایت در باب اول وارد شده و علی بن جعفر از امام کاظم (علیه السلام) می‌پرسد: مسلمانی که نصرانی شده، حضرت فرمود: کشته می‌شود و توبه داده نمی‌شود. عرض می‌کند: نصرانی مسلمان شده و مرتد شده (عکس فرض قبل)، حضرت فرمود: باید اول توبه‌اش بدهند (در سه روز)، اگر توبه کرد که هیچ وگرنه کشته می‌شود.

مرحوم والد ما در کتاب الحدود در تفصیل الشریعه می‌فرماید: این کلمه «نصرانی» یعنی «نصرانی بالاصل»، «نصرانی حقیقی»، نه «نصرانی حکماً»، نصرانی حقیقی کسی است که در حین انعقاد نطفه پدر و مادرش نصرانی بودند و خودش هم که به بلوغ برسد «اظهر النصرانیة، اظهر الکفر»؛ یعنی در حال بلوغ هم نصرانیت را اختیار کند. لذا از این کلمه «نصرانی» استفاده می‌کنند.<sup>[2]</sup>

#### ارزیابی و دیدگاه برگزیده

اشکال این سخن آن است که همان‌گونه که از کلمه «مسلم»، نمی‌توانیم «اظهر الاسلام» را استفاده کنیم، از «نصرانی» هم نمی‌توان «اظهر النصرانیة» را استفاده نمود. اصلاً می‌گوئیم مسلمان کسی است که هر دو (پدر و مادر) یا احدهما در حین انعقاد نطفه مسلمان باشند، نصرانی هم کسی است که پدر و مادرش نصرانی هستند، اما اینکه در حین بلوغ باید اینها اظهار کفر کنند خیلی عجیب است که بگوئیم این نصرانی حین بلوغ «اظهر الکفر، ثم اسلم ثم ارتد» که عنوان مرتد ملی را پیدا کند، استفاده این سخن از این روایت بسیار مشکل است.

نکته شایان ذکر که در کلمات فقها نیز وجود دارد قاعده «لو کان لبان» است، اگر واقعاً در اینجا چنین شرطی بود باید تصریح می‌کردند، بگویند: مرتد فطری آن است که در حین انعقاد نطفه اینطور باشد و «انما بلغ اسلم و اظهر الاسلام»، اما چنین چیزی بیان نشده، پس قاعده «لو کان لبان» نیز ما را هدایت می‌کند بر این‌که چنین چیزی شرطیت ندارد.

همچنین اگر مثلاً بچه‌ای در سن ده سالگی گفت: من تحقیق کردم مسیحیت خوب است و «انکر الاسلام»، عنوان ارتداد برایش صدق می‌کند؛ یعنی این را شاهد آوردیم به این‌که رجوع از اسلام حکمی هم در موضوع ارتداد کافی است، اما شارع حکم مرتد را بر این بار نمی‌کند؛ زیرا طفلیت یک اقتضای تبعیت دارد، یک اقتضائی دارد که این در حکم پدر و مادرش هست، مثل این‌که در باب صلاة مسافر می‌گوئیم بچه تابع پدر و مادر است، اگر بچه را به سفر بردند، لازم نیست به بچه بگویند که قصد جداگانه کن! التزام به این ثبوتاً اشکالی ندارد، منتهی وقتی می‌گوئیم اظهار اسلام شرط نیست، این بچه «انما بلغ مسلم حقیقتاً ولو لم ینظر الاسلام»، آنجا را ما پذیرفتیم، منتهی قبل از بلوغ به تبع آقایان که می‌گویند طفل است و در طفل اسلام و همه چیزش تبعی است می‌گوئیم در حکم اسلام است.

#### بررسی صحت تقسیم مرتد معاند و مرتد اعتقادی

نکته دیگر آن‌که برای شناخت ضابطه مرتد فطری بودن و ملی بودن باید سراغ آیات و روایات برویم و چیز دیگری نداریم، لغت حق دخالت ندارد، عقلا و سیره عقلا فایده ندارد، اینجا فقط آیات و روایات حاکم است. بحث این است که آیا تقسیم مرتد به مرتد معاند و مرتد اعتقادی درست است یا نه؟ چون بعضی احتمال دادند. در میان فقهای گذشته اصلاً این مطلب نبوده، در زمان ما برخی اعتقاد دارند که آن مرتد فطری که در این روایات احکام برایش ذکر شده (از قبیل قتل، تقسیم الاموال، بینونت همسر از او) در جایی است که از روی عناد ارتداد حاصل شده باشد.

اما اگر یک کسی می‌گوید نه، من با اسلام عنادی ندارم، رفتم تحقیق کردم ادله و براهین را کنار هم گذاشتم و از حیث دلیل، فکر و اعتقاد به این نتیجه رسیدم، اسم این را «مرتد اعتقادی» می‌گذارند و می‌خواهند نتیجه بگیرند در زمان ما خیلی‌ها مرتد می‌شوند مرتد اعتقادی هستند و مرتد اعتقادی محکوم به این احکام نیست، بلکه آن‌که محکوم به این احکام است مرتد «عنادی» است؛ یعنی یک کسی «خرج من الاسلام» و عناد داشته باشد و می‌خواهد با اسلام لجاجت کرده و در مقابل اسلام بایستد.

از اینها می‌پرسیم چه دلیلی بر این مطلب دارید؟ روایات و آیاتی که در باب ارتداد داریم هیچ کدام قرینه‌ای بر این مطلب ندارد اگرچه در صدر اسلام یک عده‌ای اول صبح مسلمان می‌شدند و آخر روز کافر می‌شدند و تعمد داشتند که به دیگران بگویند این دین فایده ندارد و این دین به درد بخور نیست! چنین چیزی مورد ارتدادهای اول اسلام بوده، اما این‌که ما از ادله برای این تقسیم و قید چه دلیلی داریم؟ در اینجا باید ملاحظه اجمالی در بعضی از آیات و روایات در باب ارتداد کنیم.

#### بررسی ادله

در اینجا چند دلیل وجود دارد:

#### دلیل اول: روایات

روایاتی داریم که «من شکّ فقد كفر»<sup>[3]</sup>؛ کسی که در دین، خدا، پیامبر و یا حتی در امامت شک کند کافر شده است، اما عده‌ای قائل‌اند به این‌که ارتداد در جایی است که «أنکر عن علم» نه «عن شبهة»؛ از روی علم باشد، یعنی علم دارد به این‌که این داخل در اسلام است، الآن می‌گوید من علم پیدا کردم که این قابل قبول نیست! انکارش انکار از روی علم باشد این را مرتد می‌گویند.

این مسئله مهمی بوده و موضوع روز است و در فضای مجازی یکی از حرف‌هایی که در موردش مطرح می‌شود راجع به مرتد از روی عناد است که آیا می‌شود بگوئیم از ادله این تقسیم استفاده می‌شود که بگوئیم مرتد فطری از روی عناد محکوم به این احکام است؟ در نتیجه اگر کسی عناد ندارد، کارش پژوهش و تحقیق است، و لذا ممکن است الآن مرتد بشود و یک سال بعد دوباره مسلمان بشود، دوباره از اسلام برگردد، این عنوان اعتقادی را دارد و مشمول برای این ادله نیست.

برخی از آیات قرآن موردش همین بوده که عده‌ای می‌آمدند مسلمان می‌شدند در اول صبح و آخر روز از اسلام برگردیم تا این دین را موهون کنیم، این عناد است، در خود آیات ارتداد را هم باید کار مفصلی انجام بدهید.

#### دلیل دوم: آیات

#### آیه 217 سوره بقره

(يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ وَ صَدٌّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَ كُفْرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَ الْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَن دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ)<sup>[4]</sup>

در این آیه خداوند می‌فرماید: کفار دائماً در مقاتله با شما هستند تا شما را از دین‌تان برگردانند، این امری است که در 1400 سال پیش گفته شده و هنوز هم می‌بینیم کفار همین‌طور هستند، کفار همیشه در صدد مقاتله با مسلمان‌ها هستند، «حتی یردوکم عن دینکم إن استطاعوا و من یرتدد منکم عن دینہ فیمت فهو کافر»؛ کسی که از دین خودش ارتداد پیدا کند، یعنی از دین خودش برگردد، بعد هم بمیرد و توبه هم نکند و در حال کفر بمیرد، تمام اعمالشان در دنیا و آخرت، یعنی آنچه قبل از ارتداد برای آخرتشان ذخیره کرده بودند از بین می‌رود و برای مرتد خلود در جهنم وجود دارد.

در کلمه «و من یرتدد» خداوند نفرموده از روی عناد باشد، بلکه هر کسی از دین برگردد اطلاق دارد، خواه عناد باشد یا نباشد.

#### آیه 109 سوره بقره

(وَدَّ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ لَوْ يَرُدُّوكُمْ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِكُمْ كُفَّارًا حَسَدًا مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْحَقُّ فَاعْتَدُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ)<sup>[15]</sup>

خداوند می‌فرماید: اهل کتاب می‌خواهند شما را از اسلام برگردانند بعد از این‌که حق برایشان روشن شده است. شاهد ما «لو» یردونکم من بعد ایمانکم» است؛ یعنی ردّ بعد ایمان ارتداد است. لذا اگر کسی ایمان داشت، «ثمّ رجع عن ایمانه» مرتد است؛ یعنی موضوع «الرد و الرجوع بعد ایمان» است مطلقاً، چه اعتقاداً و چه لجاجاً.

### آیه 100 سوره آل عمران

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَطِيعُوا فَرِيقًا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ يَرُدُّوكُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ كَافِرِينَ)<sup>[16]</sup>

یکی از وجوهی که در باب نجاست کافر است (که معمولاً این طرف قضیه را نگاه می‌کنند) می‌گویند کافر هم یک انسان است، انسان که کرامت ذاتی دارد، لذا نمی‌شود بگوئیم انسان نجس است! اسلام می‌خواهد مسلمان‌ها از آنها فاصله بگیرند، فاصله بگیرند برای اینکه آنها سوء نیت دارند، دنبال این هستند که این مسلمان را از اسلام برگردانند، وقتی می‌گوید کافر نجس است مسلمان نزدیک به او نمی‌شود، یعنی اسلام جلوی اولین مرحله را می‌بندد و نزدیک نمی‌شود، می‌گوید این نجس است و زندگی من را نجس می‌کند، مراوده با او پیدا نمی‌کند تا مصون بماند از این‌که «یردونکم بعد ایمانکم کافرین»؛ که بعد از ایمان اینها را به حال کفر برگردانند و اینها را کافر قرار بدهند.

لذا این جهت که مسلمان‌ها باید اجتناب کنند، اجتنابشان هم به این عنوان که اینها نجس هستند. حتی ممکن است در بعضی از نجاسات دیگر، دم نجس است اگر این نجاست نبود ارتباط بیشتری برقرار می‌شد و ممکن بود مورد شرب قرار بگیرد کما اینکه در اقوام گذشته خصوصاً در جاهلیت یا اعراب بادیه نشین ممکن بود که دم هم می‌خوردند، یا بعضی از گروه‌های دیگر و اقوام دیگر، و الا دم از حیث ظاهری انسان دست بزند اگر نخورد مشکلی ندارد، اما اسلام می‌گوید این نجس است از آن اجتناب کن که گرفتار مرحله بعد نشوی، در باب کفار هم چنین نکته مهمی وجود دارد.

### آیه 54 سوره بقره

(وَ إِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ اِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ اَنْفُسَكُمْ بِاتِّخَاذِكُمُ الْعِجَلَ فُتُوبُوا اِلَى بَارئِكُمْ فَاَقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارئِكُمْ فَتَابَ عَلَيْكُمْ اِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ)<sup>[17]</sup>

کسانی که می‌گویند برای مرتد در قرآن حکم قتل نیامده با این آیه چه می‌کنند؟ بعد از این‌که قوم موسی گوساله پرست شدند و موسی از کوه طور برگشت دید اینها گوساله پرست هستند، اینها به حضرت عرض کردند که حال چکار کنیم که از این مسئله نجات پیدا کنیم؟ جبرئیل نازل شد «توبوا الی بارئکم»؛ برگردید و توبه کنید، راه توبه چیست؟ «فاقتلوا انفسکم»، در روایت دارد که پدر پسر را می‌کشت و پسر پدر را می‌کشت، برادر برادر را می‌کشت. در اینجا روایت هم نداشته باشیم که کیفیت قتل چطور بوده، مسلماً باید قتل صورت می‌گرفته و همدیگر را می‌کشتند.

البته امروزه عده‌ای که می‌گویند «فاقتلوا انفسکم» یعنی نفوس خودتان را بکشید! نظیر این تعابیری که امروزه در فرهنگ ما آمده و می‌گوئیم شکست نفسی، فلانی شکست نفسی می‌کند! اینها چه ربطی به لغت، قرآن و آیات دارد؟ «فاقتلوا انفسکم» نظیر «من قتل نفساً» که در قرآن آمده یعنی کشتن ظاهری، «فاقتلوا انفسکم» را می‌خواهند یک معنای عرفانی بگیرند غلط است و به هیچ‌وجه نمی‌شود بر آیه تحمیل کرد. این ظهور بسیار روشنی در همین کشتن دارد؛ یعنی حکم ارتداد در مذهب حضرت موسی علی نبینا و آله و علیه السلام قتل بوده است.

نکته شایان ذکر در اینجا آن است که برای استفاده حکم قتل در ارتداد از آیه شریفه دو راه پیش رو داریم:

1. یک راه استصحاب شرایع سابقه است؛ یعنی می‌گوئیم این در شریعت حضرت موسی بوده و در شریعت خود ما دلیل بر نسخ این نداریم، پس استصحاب می‌کنیم که در شریعت ما هم ثابت است. آیات دیگری هم داریم که ما آن احکامی که قطعی در تورات است و قرآن ما حکایت می‌کند در شریعت خودمان می‌توانیم استصحاب کنیم.

2. راه دوم این مسئله است که قرآن مصدق کتب سابقه و مهیمن است، آیات مصدق بودن قرآن، مهیمن بودن قرآن، که این را در استصحاب مفصل آورده و ذکر کردیم و نتیجه این می‌شود که هر مسلمانی به آنچه که در قرآن آمده و آنچه در شرایع سابقه هم آمده باید مؤمن باشد. این مطلب که با اسلام شریعت حضرت موسی کاملاً نسخ شده حرف غلطی است، نبوت حضرت عیسی و موسی تمام شده اما شریعت نه، در مواردی دلیل داریم که نماز به این صورت بخوانیم و آنطوری نخوانیم، در معاملات اینطوری انجام بدهیم، اما مواردی که دلیل نداریم باید طبق همان عمل کنیم. لذا اگر پرسیده شود در کجای قرآن آمده مرتد باید کشته شود؟ آیه 54 سوره بقره با این دو راهی که بیان شد: یکی استصحاب شرایع سابقه و یکی هم مهیمن بودن و مصدق بودن.<sup>[8]</sup>

آیه 21 سوره مائده «لا ترتدوا علی اديبارکم» و آیه 25 سوره محمد(ص) «إن الذین ارتدوا علی اديبارکم» را هم ملاحظه کنید.

## وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] . الكافي 7- 257- 10؛ التهذيب 10- 138- 548 و الاستبصار 4- 254- 963؛ وسائل الشيعة؛ ج 28، ص: 325، ح 34867-5.

[2] . «فإن ظاهر النصراني هو النصراني بالأصل الذي هو عبارة عن اختياره له بالغاً، فالحكم في الرواية قد رتب على الكافر الأصلي الذي اختار الإسلام ثم ارتد و رجع.» تفصيل الشريعة في شرح تحرير الوسيلة - الحدود؛ ص: 690.

[3] . «بابُ جُمْلَةٍ مِمَّا يَنْبُتُ بِهِ الْكُفْرُ وَ الْإِرْتِدَادُ» وسائل الشيعة؛ ج 28، باب 10، ص: 339.

[4] ترجمه: از تو، در باره جنگ کردن در ماه حرام، سؤال می‌کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گاهی) بزرگ است؛ ولی جلوگیری از راه خدا(و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام، و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهمتر از آن است؛ و ایجاد فتنه، (و محیط نامساعد، که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان بازمی‌دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می‌جنگند، تا اگر بتوانند شما را از آیینتان برگردانند؛ ولی کسی که از آیینش برگردد، و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک(گذشته) او، در دنیا و آخرت، بر باد می‌رود؛ و آنان اهل دوزخند؛ و همیشه در آن خواهند بود.

[5] . ترجمه: بسیاری از اهل کتاب، از روی حسد-که در وجود آنها ریشه دوانده- آرزو می‌کردند شما را بعد از اسلام و ایمان، به حال کفر باز گردانند؛ با اینکه حق برای آنها کاملاً روشن شده است. شما آنها را عفو کنید و گذشت نمایید؛ تا خداوند فرمان خودش(فرمان جهاد) را بفرستد؛ خداوند بر هر چیزی تواناست.

[6] . ترجمه: ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر از گروهی از اهل کتاب، (که کارشان نفاق افکنی و شعله‌ور ساختن آتش کینه و عداوت است) اطاعت کنید، شما را پس از ایمان، به کفر بازمی‌گردانند.

[7] . ترجمه: و زمانی را که موسی به قوم خود گفت: «ای قوم من! شما با انتخاب گوساله(برای پرستش) به خود ستم کردید! پس توبه کنید؛ و به سوی خالق خود باز گردید! و خود را [یکدیگر را] به قتل برسانید! این کار، برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است.» سپس خداوند توبه شما را پذیرفت؛ زیرا که او توبه‌پذیر و رحیم است.

[8] . نکته: یک وقتی به یک مسیحی گفتم شما می‌دانید ما چنین اعتقادی داریم؟ گفت نه، گفتم اعتقاد به اسلام یعنی مسلمان واقعی کسی که مسیحی و یهودی واقعی هم باشد، نه یهودی و مسیحی جعلی که الآن وجود دارد! تمام شرایع و احکامی که در

تورات و انجیل و زبور آمده مادامی که دلیل بر نسخش نداشته باشیم التزام به آنها بر ما واجب است.